

صفحات ۲۶ - ۷

عصمت از منظر علامه طباطبایی

عباس اسدآبادی^۱

چکیده

مقاله حاضر در پی آن است تا مسئله عصمت انبیاء را از منظر علامه طباطبایی (ره) با محوریت تفسیر گرانسنگ المیزان، تبیین و دیدگاه این مفسر بزرگ امامیه در این راستا را تشریح نماید. مفسر بزرگوار مسأله عصمت را از دو منظر دنبال کرده است: یکی از منظر دلالت آیات قرآن کریم و دیگری از منظر شبهاتی که با خدشه وارد کردن به دلالت آیات نسبت به عصمت انبیاء مطرح شده است. از نظر علامه طباطبایی آیه های: فتح: ۲ و ۱، توبه: ۳۲، ص: ۸۲ و ۸۳، نساء: ۶۴، احزاب: ۳۳، انبیاء: ۲۷-۲۶، دلالت روشن بر عصمت انبیاء دارند و شبهاتی که برخی بر آیات یاد شده وارد کرده و یا آیات دیگری برای نفی و نقص عصمت مطرح کرده اند، مردود است. روش پژوهشی در این مقاله توضیحی تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای می‌باشد.

واژگان کلیدی

علامه طباطبایی، عصمت، ادله عصمت، شبهات، پاسخ.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد بم، دانشگاه آزاد اسلامی، بم، ایران.

طرح مسأله

انسان‌ها توانایی این را دارند که از گناه دوری کنند و در زندگی به گناه آلوده نشوند و معصوم از گناه باشند اما تفاوتی که معصوم بودن در انبیاء و امامان(علیهم السلام) با سایر بندگان دارد این است که عصمت در انبیاء و امامان(علیهم السلام) یک ملکه و صفتی است در فرد معصوم که وی را از انجام هرگونه گناه باز می‌دارد، تفسیر المیزان بسیاری از مسائل اعتقادی را مورد بررسی قرار داده و دیدگاه قرآن را در باره آن بیان کرده است. یکی از مسائل بسیار مهم اعتقادی - که برخی علمای مذاهب اسلامی نیز باورد دارند - مسأله عصمت انبیاء و بخصوص عصمت خاتم الانبیاء بوده است و در عین اینکه این مسأله از ضروریات اسلام، شبهاتی بر آن وارد کرده اند. در این تحقیق سعی نگارنده بر آن است که نخست دیدگاه علامه را در باره عصمت انبیاء که مستند به آیات و روایات است با محوریت تفسیر گرانسنگ المیزان توضیح دهد، آنگاه به نقل و نقد شبهات عصمت پردازد.

مسئله این نوشتار بررسی استدلالات قرآنی و روایی علامه طباطبایی در ارتباط با مسئله عصمت انبیاء و پاسخ به شبهاتی است که ایشان مطرح کرده اند و اینکه انبیاء از اشتباه و گناه معصوم هستند، خواهد بود و باید ثابت شود که انبیاء از هرگونه اشتباه مصونند(عصمت در لغت به معنای منع و امساک است. عصمت در لغت به: عصم و عصمه آمده که به معنای جلوگیری، مانعیت، نگهداری، حفظ، خودداری، حمایت است. عاصم یعنی نگاهدارند، باز دارنده بوده وصاحته العصمه یعنی منزّه از خطا یا پاکدامن) ابن فارس، ۱۴۱۸ هـ ص ۷۷۹

واژه‌شناسی تحقیق

الف: لغت

عصمت در لغت به معنی امساک، حفظ و منع است. چنان که ابن فارس گفته است: «عَصَمَ يَدُلُّ عَلَى امْسَاكِ وَ مَنَعٍ وَ مَلَاذِمَةٍ، وَ الْمَعْنَى فِي ذَلِكَ كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ، مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَعْصِمَ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدَهُ مِنْ سُوءِ يَقَعُ فِيهِ» (ابن فارس، ۱۴۱۸ ص ۷۷۹) چنان که ابن فارس گفته است: «عَصَمَ يَدُلُّ عَلَى امْسَاكِ وَ مَنَعٍ وَ مَلَاذِمَةٍ، وَ الْمَعْنَى فِي ذَلِكَ كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ، مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَعْصِمَ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدَهُ مِنْ سُوءِ يَقَعُ فِيهِ». (ابن منظور، ج ۱۰، ۲۰۰۰ م ص ۱۷۵) یعنی کلمه‌ی

عَصَم بر نگهداری، مانع شدن و ملازم بودن دلالت می‌کند و معنای این واژگان یک چیز است، این که خداوند بنده‌ی خویش را از امر ناگواری که بر او وارد شود نگه می‌دارد، از این باب است. به معنای: عصم و عصمه آمده که به معنای جلوگیری، مانعیت، نگهداری، حفظ، خودداری، حمایت است. عاصم یعنی نگاهدارند، بازدارنده بوده وصاحته العصمه یعنی منزله از خطا یا پاکدامن (سیاح ج ۲ بی تا ص ۱۲۹۰) در قرآن نیز عصمت به معنای منع و بازداشتن آمده است: *وَلِلَّهِ يَعِصَمُكُم مِّنَ النَّاسِ*. (مائده / ۶۷) علامه طباطبایی می‌فرماید: منظور از «عصمت» وجود امری است در انسان معصوم که باعث حفظ او از وقوع در آنچه که جایز نیست (مثل خطا و معصیت) می‌شود از نظر ایشان، انبیای الهی (و تمامی اولیا و هدایت شدگان خاص) دارای عصمت مطلق می‌باشند (طباطبایی، ج ۲، ص ۱۳۴) واژه‌هایی هم چون عصیان، استغفار، توبه و ذنب نباید ره‌زن اندیشه گردد و بی‌درنگ معنای متداول عرفی را در ذهن بنشانند. کاربرد این کلمات، گستره وسیعی دارد و تنها در قلمرو محرّمات شرعی محدود نمی‌گردد. (ایجی، ج ۸، ۱۳۷۱ ه.ق، ص ۳۶۱؛ طباطبایی، ۱، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۳۷).

واژه «ذنب» به معنای «کاری است که پی‌آمدی ناگوار دارد و بر این اساس، مبارزات پیامبر اکرم (ص) با بت پرستی را نیز می‌توان از زبان مشرکان، ذنبی نابخشودنی به شمار آورد. قرآن کریم ظالمان را شایسته‌ی مقام امامت نمی‌داند» (ابن بابویه صدوق، ج ۱، ۱۳۷۳ ش ص ۱۶۰؛ *عروسی الحویزی*، ج ۵، ۱۳۸۳ ش ص ۵۶؛ *طبرسی*، ج ۹، ۱۳۸۰)، ص ۱۴۲؛ طباطبایی، ۱۸، ۱۳۷۴ ش، ص ۲۵۳).

عصمت در اصطلاح

عصمت در اصطلاح متکلمان و حکمای اسلامی معنای لغوی منع و حفظ را دربردارد آنان معمولاً عصمت را نسبت به گناه می‌سنجند، یعنی «امتناع و خودداری اختیاری انسان از انجام گناه به واسطه لطفی که خداوند در حق او انجام داده است». (مرتضی شریف ج ۳، ۱۴۲۱ ق ص ۳۲۶) این ویژگی، ملکه نفسانی و لطفی از ناحیه خداوند به بنده‌اش است به نحوی که دیگر انگیزه‌ای برای ترک اطاعت یا انجام معصیت در او نیست، هرچند توان انجام معصیت را دارد (حلی، ۱۳۶۵ ش، ص ۹). انبیای الهی و تمامی اولیاء و هدایت شدگان

خاص، دارای عصمت مطلق می‌باشند و عصمت خطیئه (و خطا) مصادیق فراوانی را شامل می‌شود که می‌تواند تمامی اقسام عصمت را در بر گیرد.

اشاعره می‌گویند: منظور از عصمت انبیاء آن است که خداوند گناه را در آنان خلق نمی‌کند و در نتیجه در پی معصیت نمی‌روند، ولی حکما و فلاسفه، عصمت را حالتی درونی و ملکه‌ای می‌دانند که از گناه و عصیان جلوگیری می‌کند و معتزله عصمت را نوعی لطف از جانب خداوند می‌دانند (ابن فارس، ۱۴۱۸، ص ۷۷۹). عبارت است از حفظ خداوند (ج) پیامبران خود را از وقوع در معاصی و ارتکاب منکرات و محرمات (صابونی، ۱۳۸۲، ص ۸۸). از این تعریف چنین بر می‌آید که عصمت جز برای انبیاء که خداوند «ج» به آنان این نعمت را ارزانی داشته و ایشان را از ارتکاب گناهان کبیره و صغیره حفظ نموده است و جز انبیاء ائمه اطهار (ع) دیگر انسانها از آن محروم و بی بهره اند، بنابراین امکان ندارد که از انبیاء گناه صادر گردد و یا ایشان با اوامر الهی مخالفت نمایند. بر خلاف سایر افراد بشر که از آنها هم گناه صادر می‌شود و هم اغلب اوامر الهی را نقض می‌کنند. علامه طباطبایی می‌فرماید: منظور از عصمت وجود امری است در انسان معصوم که باعث حفظ او از وقوع در آنچه که جایز نیست (مثل خطا و معصیت می‌شود) (طباطبایی، ج ۲، ص ۱۳۴ و جواد آملی، ج ۳، ص ۲۹۲ - ۱۹۷) البته از نظر ایشان، انبیای الهی (و تمامی اولیا و هدایت شدگان خاص دارای عصمت مطلق می‌باشند و عصمت خطیئه (و خطا) مصادیق فراوانی را شامل می‌شود که می‌تواند تمامی اقسام عصمت را در بر گیرد، لکن به دلیل این که در این تحقیق فقط عصمت از گناهان مورد بحث قرار گرفته است لذا از پرداختن به تمام جوانب و اقسام عصمت خودداری گردیده است عصمت نتیجه‌ی علم معصوم به عواقب گناه می‌باشد؛ یعنی علم و شعور معصومان به آثار گناهان به گونه‌ای است که هیچ گناه مغلوب قوای دیگر انسانی نشده، بلکه مسلط بر آنان است. عصمت در اصطلاح عبارت است از اینکه خداوند «ج» انگیزه ارتکاب گناه را در پیامبران خلق نکند با آنکه قدرت و اختیار به انجام گناه را دارند (قاری، علی.. بی-تا). ص ۳۳۴)

عصمت، یک صفت نفسانی و نیروی درونی است که دارنده را از فکر و خیال انجام گناه، چه رسد به ارتکاب گناه، باز می‌دارد و در اصطلاح به معنای مصون و محفوظ بودن

از خطا، نسیان، لغزش و گناه است. از نگاه علامه "عصمت" وجود امری است در انسان معصوم که باعث حفظ او از وقوع در آنچه که جایز نیست (مثل خطا و معصیت) می‌شود (طباطبایی، ج ۲، ص ۱۳۴) معصومین (ع) به اراده و اختیار خودشان از معصیت منصرف می‌شوند و اگر انصرافشان را به عصمتشان نسبت دهیم، مانند انصراف غیر معصومین است که به توفیق خدایی نسبت می‌دهیم. (طباطبائی، ج ۱۱، ۱۳۷۳ ش ص ۲۲۲)

در اصطلاح قرآن

در آیه اولی الامر قرآن کریم همگان را به اطاعت از اولی الامر فرا می‌خواند و این گروه را در کنار پیامبر می‌نشانند. این اطاعت به دلیل آن که «قید و شرطی را به همراه ندارد، اطاعتی همه جانبه و بی چون و چرا است و این مطلب جز با عصمت "اولی الامر" سازگار نیست زیرا سرسپردگی این چینی تنها در برابر کسی سزاوار است که از کج روی و کج اندیشی در امان است. نه تنها در گفتار، بلکه با رفتار خود نیز مردم را جز به آنچه رضای خداوند است، نمی‌خواند» (طباطبایی، ج ۴، ۱۳۷۴ ش، ص ۴۰۱-۳۸۷). علامه در باب عصمت فرموده است: «مقصود ما از عصمت، وجود چیزی است در فرد معصوم که از وقوع وی در امور که جایز نیست؛ مانند خطا و یا معصیت، جلوگیری می‌نماید» (طباطبایی، همان ج ۲ ص ۱۳۴)

بررسی ادله عصمت

الف: نقلی

نخست برای تبیین موضوع عصمت انبیاء، این موضوع را در آئینه نگاه قرآن مورد بررسی قرار می‌دهیم و آیات که دلالت بر معصوم بودن رسولان دارد به عنوان ادله نقلی در این می‌آوریم:

۱- انبیاء مخلصین هستند.

خداوند در این آیه قرآن از بندگان مخلص خود یاد فرموده و ایشان را از اشتباه مصون می‌داند «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ؛ گفت: «به عزت سوگند، همه‌ی آنان را گمراه خواهم کرد * مگر بندگان خالص تو، از میان آنها». (ص: ۸۳/۸۲) حرف «باء» در «فَبِعِزَّتِكَ» برای سوگند است. ابلیس به عزت خدا سوگند

یادمی کند که به طور حتم تمامی ابنای بشر را اغوا می کند، آن گاه مخلصین را استثناء می نماید. مخلصین عبارت اند از کسانی که خدای تعالی آنان را برای خود خالص کرده و دیگر هیچ کس در آنان نصیبی ندارد، در نتیجه ابلیس هم در آنان نصیبی ندارد (طباطبایی، ج ۱۷، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۴۶).

مراد از «الْمُخْلِصِينَ» در قرآن کسانی هستند که خداوند متعال ایشان را برای خود خالص کرده، به گونه ای که سراسر وجودشان برای خدا خالص شده است. پیامبران الهی از مصادیق «الْمُخْلِصِينَ» بوده اند و از این رو قرآن در معرفی برخی پیامبران، آنان را مخلص می خواند. برای نمونه، درباره حضرت موسی (ع) می فرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسول و پیامبری والا مقام». (مریم / ۵۱)

۲- حجت های که خطا نمی کنند

در سوره نساء آمده است: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَاسٍ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ». پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود؛) «(نساء، ۱۶). مفاد آیه این است که خدا می خواهد عذری برای مردم در نافرمانی هایشان نماند، لذا پیغمبرانی فرستاده تا ایشان را راهنمایی کنند و خوب و بد و اطاعت و معصیت بیاموزند تا دیگر عذری برای ارتکاب گناهان نداشته باشند (طباطبایی، ج ۲، ۱۳۷۳ ش)، ص ۱۹۳). در صورتی پیغمبران می توانند عذر مردم را قطع کنند که در رفتار و کردارشان چیزی که بتوانند آن را دستاویز خودشان قرار دهند، وجود نداشته باشد. یعنی خطا و معصیتی از ایشان سر نزنند و گرنه مردم، آن اشتباه یا گناه را مدرک قرار داده و در معاصی و نافرمانی هایشان به آن استناد می جویند و غرض الهی نقض می شود.

۳- معصوم از پلیدی به دور است.

خداوند در سوره احزاب به این موضوع اشاره فرموده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ ... خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شمارا پاک سازد» (احزاب: ۴۴) علامه در تفسیر این آیه

دارد: «کلمه اِنْمَادَر آیه انحصارخواست خدا را می‌رساند و می‌فهماند که خدا خواسته که رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند و به آنان عصمت دهد
 مراد از بردن رجس و تطهیر اهل بیت تنها همان تقوای دینی، و اجتناب از نواهی، و امثال اوامر است. بنابراین معنای آیه این است که خدای تعالی از این تکالیف دینی که متوجه شما کرده سودی نمی‌برد و نمی‌خواهد سود ببرد بلکه می‌خواهد شما را پاک کند و پلیدی را از شما دور سازد. کلمه «اهل بیت» در عرف قرآن، اسم خاص است که هر جا ذکر شود منظور از آن، این پنج تن هستند، یعنی رسول خدا (ص)، علی، فاطمه و حسنین (ع) و بر هیچ کس دیگر اطلاق نمی‌شود. هر چند که از خویشاوندان و اقربای آن جناب باشد، البته این معنا، معنایی است که قرآن لفظ مذکور را به آن اختصاص داده است. (طباطبایی، ج ۱۶، ۱۳۷۳ ش ص ۲۶۲-۲۶۵).

کلمه رجس به کسره‌ی راء و سکون جیم، صفتی است از ماده‌ی رجاست، یعنی پلیدی و قذارت. پلیدی و قذارت هیأتی است در نفس آدمی که آدمی را وادار به اجتناب و نفرت می‌نماید. با در نظر گرفتن این که کلمه رجس در آیه شریفه الف ولام دارد، که جنس رامی‌رساند، معنایش این است که خداوند می‌خواهد تمامی انواع پلیدی‌ها و هیأت‌های خبیثه و رذیله را از نفس شما ببرد، هیأت‌هایی که اعتقاد حق و عمل حق را از انسان می‌گیرد

در نهایت معنای آیه این شد که خدای سبحان مستمراً و دائماً اراده شما را به این موهبت یعنی موهبت عصمت اختصاص داده است و به این طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل بیت ببرد و در جای آن عصمتی بیاورد که حتی اثری از اعتقاد باطل و عمل زشت در دلها یتان باقی نگذارد (طباطبایی، پیشین ص ۲۶۲-۲۶۵).

۴- بشارت دهنده و بیم دهند

قرآن کریم می‌فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ . خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود...» (بقره، ۲۱۳)، تا آن جا که می‌فرماید: «...فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ . خداوند، آنهایی را که ایمان آورده

بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی‌ایمان، هم چنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند...)» (همان) منظور از مبعوث کردن پیغمبران با بشارت و تهدید و فرستادن کتاب با ایشان این است که حق اعتقادات و حق اعمال را برای مردم بیان کنند و آنان را رهنمون شوند. واز خطا بازدارد و این بشارت دهنده و هدایت کننده می‌بایست خود از خطا مصون باشد.

۵- بر خورداری از علم غیب

دلیل دیگر بر عصمت ایشان آیات سوره جن است که می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا؛ دانای غیب اوست و هیچ کس را براسرار غیبش آگاه نمی‌سازد* مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقیبی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد...» تا بداند پیامبرانش رسالت‌های پروردگارش را ابلاغ کرده‌اند؛ و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است!» (جن، ۲۸-۲۶) ظاهر آیه این است که خدا پیغمبرانش را به وحی اختصاص داده؛ ایشان را بر غیب مطلع ساخته و از پیش و پس، همه اطراف و جوانب محفوظ داشته تا وحی الهی از ناحیه شیاطین یا غیر از آن زوال یا تغییری نپذیرد و هم پیام‌های پروردگار را چنان که باید و شاید به مردم برسانند. نظیر آن، در سوره مریم است که از قول ملائکه می‌فرماید: « وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا؛ (پس از تأخیر وحی، جبرئیل به پیامبر عرض کرد:) ما جز به فرمان پروردگار تو، نازل نمی‌شویم؛ آنچه پیش روی ما، و پشت سر ما، و آنچه میان این دو می‌باشد، همه از آن اوست؛ و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده (و نیست)» (مریم: ۶۴). این آیه بر این موضوع دلالت دارد که وحی از هنگامی که شروع به نزول می‌کند تا موقعی که به پیغمبر می‌رسد و به وسیله وی به مردم تبلیغ می‌شود از هر گونه تغییر و تبدیلی محفوظ و مصون است.

این دلایل گرچه عصمت پیغمبر را تنها از جهت گرفتن و رساندن وحی اثبات می‌کند ولی به ضمیمه مقدم دیگری می‌توان با آنها عصمت ایشان را از معصیت نیز اثبات نمود و

آن این که: عقلاً چنان که قول را دلیل بر واقع می‌دانند، فعل را نیز دلیل بر آن می‌گیرند. مثلاً چنان که قول کسی را به این که فلان کار خوب است، دلیل خوبی آن می‌دانند. پس انجام دادن آن را هم دلیل جوازش می‌شمرند. بنابراین اگر معصیتی از پیغمبر سرزند و خودش از آن نهی کند، قول و فعل او را متناقض و مردم نزد خود چنین خواهند گفت: اگر این شخص از طرف خدا، پیامبر است گفتار و کردارش دلیل دو پیام متناقض است و دو مطلب متناقض حق نیست، زیرا هر یک دیگری را باطل می‌کند. از این رو به سخنانش اطمینان نمی‌کنند، در نتیجه عصمت پیغمبر در تبلیغ رسالت، بدون عصمت از معصیت تمام نمی‌شود.

۶- هدایت یافتگان

دلیل دیگر بر عصمت ایشان از هر جهت آیه سوره انعام است که می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ». (انعام، ۹۰). این آیه بر این امر دلالت دارد که انبیاء (ع) به طور حتم از طرف خدا هدایت یافته‌اند و در آیاتی از سوره زمر می‌فرماید: «... وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ...»؛ و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد * و هر کس را خدا هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت» (زمر: ۳۶-۳۷) و در سوره کهف می‌فرماید: «... مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ...» هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته‌ی واقعی اوست...» (کهف، ۱۷). از این دو آیه چنین استفاده می‌شود که هر کس از طرف خدا هدایت شده هیچ گمراه‌کننده‌ای در او تأثیر نخواهد کرد و هیچ گمراهی به او راه نخواهد یافت.

اشکال:

ما مردم عاقل را می‌بینیم که در انواع غرض‌های اجتماعی دست به تبلیغ می‌زنند و مبلغین نوعاً از این لحاظ خالی از قصور یا تقصیر نیستند.

پاسخ:

سرّ این که در تبلیغات اجتماعی کاملاً رعایت صلاحیت مبلغ نمی‌شود، دو چیز است: یا این که در اندکی قصور و تقصیر مسامحه می‌کنند و یا این که منظورشان به دست آمدن نتیجه عملی می‌شود، به هر اندازه‌ای که میسر شود ولو این که خیلی کم باشد، اکتفاء

می‌نمایند و هیچ‌کدام از این دو امر لایق ساحت قدس پروردگار نیست (طباطبایی، ج ۲، ۱۳۷۳ش) ص ۱۹۲).

اشکال:

از ظاهر آیه در سوره توبه که می‌فرماید: «...فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ ...چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت بسوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند» (توبه، ۱۲۲) استفاده می‌شود که نوع مردم صلاحیت تبلیغ و انذار را دارند (چون کسانی که برای تبلیغ دین در صدد تحصیل علم بر نمی‌آیند در این آیه مورد ملامت قرار گرفته‌اند و اگر جز معصومین کسی صلاحیت تبلیغ را نداشت این آیه لغو می‌بود).

پاسخ:

این آیه گرچه در حق عموم مسلمانان است و به ایشان اذن می‌دهد که هر چه را از معارف دینی آموخته‌اند به دیگران یاد بدهند ولی گفتار ایشان را حجت بر دیگران قرار نمی‌دهد، بنابراین محذوری ندارد.

۷- رسولان پیروی کنندگان هستند

دلیل دیگر بر عصمت پیغمبران آیه سوره نساء می‌باشد که می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...؛ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود...» (نساء: ۶۴). در این آیه علت ارسال پیغمبران منحصرأطاعت کردن مردم از ایشان شمرده شده و این معنی به اصطلاح، ملازمه بین دارد با این که هر چه از پیغمبر مورد اطاعت مردم واقع می‌شود مورد اراده پروردگار باشد و مردم چنان که گفتار پیغمبر را اطاعت می‌کنند از رفتار او هم پیروی می‌نمایند. گفتار و کردار دو طریق متداول برای تبلیغ و تعلیم است، اگر پیغمبر در فهم خطا کند، لازم‌اش این است که پروردگار اراده و باطل نموده باشد، اگر معصیتی از پیغمبر سرزند چه در گفتار و چه در کردار ناچار مبعوض خداست و چون همان عمل یا قول مورد اطاعت مردم واقع می‌شود، باید محبوب

خدا باشد. در نتیجه باید خدا، هم آن فعل را بخواهد و هم نخواهد، هم به آن امر کند و هم از آن نهی نماید! خداوند از تناقض در صفات و افعال بسی دور و منزّه است؛ و اساساً چنین تکلیفی محال است به طوری که اگر کسی تکلیف به امر محال را هم جایز بداند (چنان که از بعضی از متکلمین عامه نقل شده) چنین تکلیفی را نمی تواند جایز بداند، چون این تکلیفی است که خودش محال است نه این که تکلیف به امر محالی باشد. زیرا معنایش این است که خدا نسبت به یک فعل، هم اراده دارد و هم ندارد، هم محبت دارد و هم بغض! هم به آن تکلیف می کند و هم نمی کند، هم آن را می ستاید و هم از آن نکوهش می نماید.

ب: عقلی

جریان معجزات به دست پیغمبران، گواهی الهی بر صدق گفتار ایشان است. هم چنین دلیل صلاحیت شان برای تبلیغ پیام های پروردگار می باشد. عقل قضاوت می کند که هرگاه کسی افعالی برخلاف مقصد و مرامی انجام داد هر کس باشد صلاحیت دعوت به آن مرام را ندارد و چون جریان معجزات به دست ایشان دلیل صلاحیت شان برای دعوت دینی و تبلیغ احکام الهی است پس دلالت بر اینکه وحی را درست فهمیده و آن طور که باید و شاید تبلیغ می نمایند و افعال شان برخلاف مقتضای آن نیست دارد. پیداست که با این حال معصیت و گناه از آنان صادر نخواهد شد، حتی اگر قبل از نبوت و تصدی مقام رسالت از هوا و هوس پیروی می کردند و مردمی شهوت پرست می بودند. این توصیف بی جا بوده و معنی نداشته که آنان را فرقه ای در مقابل شهوت پرستان و گناهکاران قرار دهد، بلکه اطلاق جمله «اضاعوا الصلوه و اتبعوا الشهوات و سوف سلقون غیا» (نماز را مهمل گذاشته و ضایع کردند و از شهوت ها پیروی کردند پس زود است که سرکشی را بینند) آنان را نیز شامل می شد و خلاصه آن که وقتی می توان انبیاء را فرقه ای در مقابل فرقه شهوت پرستان و تبهکاران قرار داد که ساحت قدس آنان به طور کلی به معصیت آلوده نشده باشد.

برای حفظ قداست حضرت آدم و صیانت عصمت آن حضرت از ارتکاب چیزی که زمینه حضانت روح و هبوط تبعیدی از بارگاه تشریف به بارگاه تکلیف فراهم کند و جوهر ذیل قابل تصور است:

«۱- جریان مزبور در ساحتی پدید آمد که هنوز اصل نبوت تشریحی جامه وجود

نپوشیده و هنوز هیچ گونه وحی حامل شریعت و منهای حاصل نشده بود. در این فضا هیچ حکم مولوی و تکلیفی در بین نبود که درباره حرمت یا کراهت آن سخن به میان آید. همان طور که در جریان مادر حضرت موسی (ع) و مادر حضرت عیسی (ع) گذشت، اصل وحی، مستلزم تشریح نیست چنان که صرف هدایت و امر و نهی و وعده و وعید، موجب تکلیف نیست. زیرا همه این امور در مسایل ارشادی قابل طرح است و چنان که امر و نهی متوجه به مادر حضرت موسی ع (قصص: ۱) از این سنخ است.

۲- جریان معهود و ترک عزم بر رزم چه در مبادرت به اکل میوه درخت ممنوع در حالتی بود که هنوز حضرت آدم به مقام نبوت نرسیده بود و ارتکاب برخی از صغایر، قبل از نبوت برای پیامبر رواست.

۳- جریان معهود در ظرف نسیان حضرت آدم رخ داد و چیزی که از راه فراموشی ارتکاب شود محذوری ندارد» (جوادی آملی، ج ۳، ۱۳۶۸ ش، ص ۳۴۸).

عصمت فرشته وحی

فرشته یکی از عوامل دخیل در امر هدایت انسان به وسیله وحی است؛ از این رو باید اثبات شود که آن فرشته در ابلاغ وحی، معصوم است. در اینجا می توان گفت که همان دلایل عقلی بیان شده برای ضرورت وحی، عصمت فرشته وحی را نیز اثبات می کند؛ زیرا اگر فرشته در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی خطا کند، هدف وحی که همان هدایت است، حاصل نمی شود و این خلاف حکمت الهی است. آیات قرآن کریم نیز گویای این است که فرشتگان از خطا معصوم اند و در انجام مأموریت های الهی مرتکب خطا و اشتباه نمی شوند؛ از جمله درباره همه فرشتگان می خوانیم: « وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ » آنها گفتند: «خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است!» او منزّه است (از این عیب و نقص)؛ آنها [فرشتگان] بندگان شایسته ای اویند* هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند» (انبیاء، ۲۷-۲۶).

بررسی شبهات عصمت

۱- عصمت با استغفار منافات دارد

«إنا أنزلناه إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أريكَ الله ولا تكن للخائنين خصيماً و استغفر الله إن الله كان غفوراً رحيماً (نساء: ۱۰۴-۱۰۵) یا آیه دیگر که می فرماید: فاعلم أنه لا إله إلا الله و استغفر لذنبك وللمؤمنين و المؤمنات و الله يعلم متقلبكم و مثواکم (محمد: ۱۹) یا آیه دیگر: فاصبر إن وعد الله حق و استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشي و الإبطار (مومن: ۵۵) شبهه ای که در مورد این گونه آیات مطرح می شود، این است: وقتی نبی (ع) از هر نوع گناه معصوم هستند، پس حکم استغفار برای چه آمده است؟ آنان چرا باید استغفار کنند؟

پاسخ شبهه

کلام خدای عزوجل از باب «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» است، یعنی دستوری عمومی برای تمام مسلمانان محسوب می شود. مسلمانان باید از گناه خود استغفار نمایند. ما از این قبیل احکام در قرآن فراوان داریم که خطاب ظاهری به پیغمبر اکرم (ص) است، ولی مقصود حکم مسلمانان اند؛ مانند آیه: «إما يبلغن عندك الكبرأحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف ولا تنهرهما وقل لهما قولاً كريماً (اسراء: ۲۳)» اگر هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند، کلمه ای که خاطر آنها رنجیده شود نگویید و کمترین آزار به آنها برسانید و با ایشان با احترام و اکرام سخن گوید.

آیه «و بالوالدين أحسانا» هم از این قبیل است. معلوم است که پدر بزرگوار حضرت (ص) قبل از به دنیا آمدن ایشان فوت کرده بود و مادر گرامی شان نیز در کودکی ایشان از دنیا رفته بود. پس اصلاً موضوع به سالخوردگی و پیری رسیدن آنها منتفی است. ولی خطاب مستقیماً به پیغمبر اکرم (ص) می باشد. پس معلوم است که مقصود بیان یک حکم عمومی برای مسلمانان است.

۲- پیامبر (ص) گناهایی داشته که در قرآن از ذنب یاد شده است ؟

در قرآن در سوره فتح دارد: انا فتحنا لك فتحا مبيناً ، ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر و يتم نعمته عليك و يهديك صراطاً مستقيماً (فتح: ۱_۲) ظاهر آیات بر این دلالت

دارد که پیامبر گناहانی داشته و خواهد داشت و خداوند بوسیله صلح حدیبیه و فتحی که برای او حاصل شد، آن‌ها را می‌آموزد.

پاسخ شبهه

علامه فرموده است: اولاً ذنب و غفران در آیه مذکور در معنای لغوی خود بکار رفته است. ذنب در لغت به معنای آثار شوم و تبعات عمل و غفران به معنای ستر و پوشاندن است در نتیجه معنای آیه این خواهد بود: ما به تو فتحی عنایت کردیم تا بوسیله ی آن عواقب کار رسالت تو پوشش داده شود (طباطبایی، ج ۱۸ پیشین: ص ۲۰۴)

۳- حضرت یوسف به بنیامین تهمت دزدی زد و این رفتار ضد عصمت است

پاسخ اشکال

حضرت یوسف (ع) فقط دستور داد که پیمانانه را در بار برادرش بنیامین بگذارند و نسبت دزدی به کاروان داده شد، نه به شخص بنیامین. قرآن از این واقعه چنین یاد می‌کند: “هنگامی که ساز و برگشان را برایشان فراهم دید، جام [پادشاه] را در خورجین برادرش نهاد. آن گاه ندا دهنده‌ای ندا داد: که ای کاروانیان، شما دزد هستید بنابراین در این داستان هرگز به بنیامین از طرف حضرت یوسف (ع)، نسبت دزدی داده نشده است. بله اگر چه بعد از بازرسی، انگشت اتهام به سمت بنیامین برده شد ولی همان طور که بیان شد و از تفسیر میزان نیز استفاده می‌شود؛ برادر یوسف از این کار با خبر بود، بنابراین بنیامین هیچ احساس تهمتی نمی‌کرد. (طباطبایی، ج ۱۱، ۱۳۷۴ ص ۳۰۴)

بنابراین، عصمت امری است اختیاری و به همین دلیل، کمال محسوب می‌شود و گناه کردن برای معصوم محال ذاتی نیست، ولی به دلیل قوت علم و تقوا، عملاً واقع نمی‌شود.

۴- عصمت مستلزم مجبور بودن معصوم است

از نظر عقل اگر عصمت مستلزم مجبور بودن معصوم در انجام طاعات و ترک معاصی باشد، مستحق مدح و ستایش نخواهد بود، چنانکه نهی و امر، تکلیف و پاداش و کیفر نیز نا معقول خواهد بود.

پاسخ

هر گز میل به گناه در او پدید نمی‌آید و چون میل به گناه از اسباب ارتکاب گناه است

و با فرض نبودن سبب و علت وجود، مسبب و معلول ممتنع خواهد بود، صدور گناه از معصوم امکان وقوعی نخواهد داشت. این همه از آثار لطف ویژه الهی نسبت به معصومان است. و چنین نیست که معصوم، بر انجام گناه قدرت نداشته و اختیار از او سلب شده باشد، بلکه ایمان کامل و علم و تقوای در حد اعلا و به تعبیری استشعار به عظمت خداوند متعال، و توجه به جمال و کمال او، مانع از این می شود که معصوم گرفتار معصیت گردد و یا از طاعت خداوند سر باز زند. اضافه بر آن، در مورد انبیاء و ائمه اطهار روایات وجود دارد که بر اینکه ایشان مؤدبه تأییدات الهی هستند و خدا آنان را به وسیله روح القدس و روح الایمان و روح القوه و روح الشهبه و روح المدرج، تأیید، تسدید و تقویت می نماید» (کلینی ج ۱ ۱۳۷۵: ص ۳۷۳)

علامه می گوید: خداوند برخی از بندگان خود را به استقامت فطرت و اعتدال خلقت آفریده است. در نتیجه آنان از آغاز با ذهن هایی وقاد و ادراک هایی درست و نفوسی پاکیزه و قلب های سلیم مسیر زندگی خود را بر گزیده و نشو نما کرده اند و در پرتون صفای فطرت و سلامت نفس از نعمت اخلاص بهره ای شایان برده اند» (طباطبایی، ج ۱۱ پیشین: ص ۱۶۲) در نگاه مرحوم علامه درون انبیاء از هر گونه آلودگی که مانع رشد و کمال معنوی است پیراسته است.

۵- شبهه نسیان پیامبر

اشکال کنندگان این آیه را دلیل بر نسیان پیامبر اکرم (ص) آورده اند: «وإذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره وإما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین» (انعام / ۶۸) هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگر پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین.

گفته شده که آیه صراحت دارد که پیغمبر (ص) در احکام عملی مبتلا به نسیان می شود و بعضی از احکام الهی به خاطر نسیان، از آن حضرت سرزده است. وقتی پیغمبر ۶ مبتلا به نسیان می شد، این نسیان برای انبیای دیگر به طریق اولی ثابت بوده است.

پاسخ شبهه

علامه طباطبایی می گوید: این آیه از باب (در به تو می گویم، دیوار تو بشنو) می باشد که خطاب به پیغمبر ۶ است ولی حکم و مقصود از آن امت اسلام است بنابر دو دلیل:

۱- در بحث عصمت گفته ایم که فراموش کردن احکام الهی از آن حضرت (ص) ممکن نیست (چون فراموشی آن حضرت (ص) عیناً مانند مخالفت عملی باعث گمراهی سایرین می شود و دیگران به عمل آنان احتجاج می نمایند و از آن اتخاذ سند می کنند.

۲- علاوه بر این، شواهد دیگری نیز از قرآن داریم که روشن می کند، مقصود همانا امت اسلام است. می گوئیم این آیه در مکه نازل شد و عدم همنشینی و روگردانی (از مسخره کنندگان به آیات الهی) را حکم می کند. به همین مضمون در مدینه نیز آیه ای نازل شده که همین حکم را یادآوری می کند: «اذا سمعتم... فلا تقعدوا...» (نساء: ۱۴) این آیه همان حکم را می گوید که گوشزد مردم بکن تا در مجالس آنان شرکت نکنند (اینجا که امکان ندارد یک حکم قطعی قبلی را که در مکه شنیده بود، مخالفت کرده باشد و خدا دوباره حکمی فرماید). پس معلوم می شود خطاب اینجا نیز پیامبر (ص) را شامل می شود، اما از باب (یا جاره) مقصود همان تعلیم مسلمانان است (طباطبایی ج ۷، پیشین: ص ۲۰۱، ج ۳، ص ۴۶).

۶- شبهه گمراهی به پیامبر

این آیه را دلیل بر گمراهی پیامبر دانسته اند: «ألم یجدک یتیمًا فآوی و وجدک ضالاً فهدی (ضحی ۶)»

مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد؟ و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد؟ برخی از ناآگاهان به منطق وحی و نبوت گفته اند که «ضالاً» به معنای گمراهی و کفر است. بنابراین پیامبر (ص) سابقاً در گمراهی بود، پس معصوم کامل نیست.

پاسخ شبهه

علامه طباطبایی می فرماید: مراد از «ضلال» در اینجا گمراهی نیست، بلکه مقصود عدم هدایت است و منظور از عدم هدایت، حالت خود آن جناب است یعنی می خواهد بفرماید که هیچ انسانی دیگر از پیش خود هدایت ندارد مگر به وسیله خداوند متعال. پس

نفس شریف رسول خدا (ص) نیز با قطع نظر از عنایت و هدایت الهی ضاله بوده که البته ذات پیغمبر اکرم (ص) لمحہ ای و لحظه ای از آن عنایت الهی جدا نبوده است (طباطبایی ج ۲۰، پیشین ص ۵۲۲).

۷- پیامبران از گناه مصون نیستند

این آیه را دلیل آورده اند: «الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی أنقض ظهرك» (انشریح: ۳۱) آیا ما سینه تو را گشاده نساختم و بار سنگین تو را از تو بر نداشتیم؟ همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد.

شبهه ای که در این آیه شده این است: گفته اند «وزر» به معنای گناه است و خداوند فرمود: ای رسول، آیا ما نبودیم که گناه تو را آمرزیدیم؟ و این دلیل بر این است که پیامبران از گناه مصون نیستند

پاسخ:

علامه در پاسخ فرموده اند: «وزر» در لغت به معنای «بار سنگین» و طاقت فرسا استعمال شده است و اصلاً به معنای گناه نیست (فخر رازی، بی تا ص ۱۰۷). گناه را نیز از این جهت «وزر» می گویند که سنگینی ویژه ای را بردوش گنهکار ایجاد می کند و آن احساس شرم و دلمردگی و عذاب رستاخیز است؛ مانند آیاتی از قرآن که در آنها «وزر» به معنای بار سنگین آمده است: «ولکننا جلنا أوزاراً من زینة القوم» (طه: ۸۹) قوم موسی (ع) می گویند: اسباب تجمل و زینت (جواهر و طلا) که از فرعونیان به دست آورده بودیم، بسیار بردوش ما سنگین بود و آنها را در آتش افکندیم، یا مانند «ولا تزر وازرة وزر اخرى» (انعام: ۱۶۴) هیچ کس بار دیگری را به دوش نمی گیرد.

این بار سنگین چه بود که خداوند با برداشتن آن بر پیامبر (ص) خود منت می نهد؟ علامه در پاسخ می گوید: این بار وزین همان تحمیل رسالت از جانب خداوند و قبول کردن آن از طرف پیامبر (ص) و ادای وظیفه به صورت تبلیغ رسالت بود. تکذیب دعوت آن حضرت (ص) و اذیتهایی که در این راه تحمل نمود و نیز اصرار دشمنان بر محو کردن دین و اسم آن حضرت و از طرف دیگر، مسئولیت سنگین رسالت و امر تبلیغ بار سنگینی بود که به حول و قوه پروردگار، تثبیت امور رسالت و شرح صدر آن حضرت برای تحمل

سختیها واقع شد و آن حضرت به کمک پروردگار از عهده این مسئولیت طاقت فرسابرآمد. این «وزر»ی بود که بردوش پیغمبر(ص) سنگینی می کرد. آیه اصلاً هیچ ربطی به گناه ندارد (طباطبایی، پیشین ج ۲، ص ۵۳۰)

نتیجه گیری

در این مقاله عصمت انبیاء از منظر علامه طباطبایی مورد کنکاش و بررسی قرار گرفته است و نخست مفاهیم و واژه عصمت، از دو منظر لغت و اصطلاح و نیز نگاه قرآن و علامه طباطبایی تبیین گردید و سپس ادله نقلی و عقلی در تبیین عصمت انبیاء ارائه گردید و دلایل هر کدام آورده شده است و در ادامه به شبهات که از طرف مخالفین عصمت در باب عصمت انبیاء مطرح شده، اشاره و سپس پاسخ متناسب ارائه شده است.

فهرست منابع

۱. قرآن
۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، دار صادر، بیروت، ۲۰۰۰ م، الطبعة الاولى.
۳. ابن فارس احمدبن ، معجم المقاییس فی اللغة، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۸ هـ الطبعة الثانية.
۴. ایجی عبدالرحمن بن احمد ، شرح المواقف، چاپ اول، (قم: افسست الشریف الرضی، ۱۳۷۱ ه.ق.)،
۵. جوادی آملی عبدالله ، تسنیم تفسیر قرآن، چاپ ششم، قم: نشر اسراء، ۱۳۶۸ ش، ج ۳،
۶. حلی حسن بن یوسف ، الباب الحادي عشر، تهران: موسسه مطالعات اسلامي، ۱۳۶۵ ش
۷. سیاح احمدفرهنگک بزرگک جامع نوین عربی _فارسی ترجمه المنجیدج ۲تهران انتشارات اسلام بی تا
۸. شریف ، مرتضی ، رسائل، بیروت مؤسسه النور، ۱۴۲۱ ه.ق ، ج ۳،
۹. صدوق محمد بن علي بابويه عيون اخبار الرضا، ترجمه: محمد رضا مستفید و علي اكبر غفاري، چاپ اول، (تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۳ش)، ج ۱،
۱۰. صابوني، محمدعلي. تاريخ النبوة والأنبياء، ترجمه محمد ابرار غزنوي، طبع دوم، پشاور: بنگاه انتشارات ميوند. ۱۳۸۲
۱۱. طبرسی ، فضل بن حسن ، ترجمه مجمع البيان، ترجمه: علی کریمی، چاپ اول، (تهران: انتشارات فراهاني، ۱۳۸۰، ج ۹،
۱۲. طباطبائي، سيد محمد ، ترجمه الميزان، ترجمه: سيد محمد باقر موسوي همداني، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۳۷۳ش)، ج ۲،
۱۳. عروسي الحويزي ، علي بن جمعه ، تفسير نورالثقلين، تصحيح: سيدهاشم رسولي محلاتي، چاپ اول، قم: مطبعة العلميه، ۱۳۸۳ش، ج ۵،
۱۴. فخر رازی ، عصمة الانبياء، بی تا
۱۵. قاري، علي. شرح فقه الاكبر، تاج محل کمپني: مطبعة مجتبايي.(بی-تا).
۱۶. کلینی ، محمد بن يعقوب ، اصول کافی ج ۱ مکتبه الصدوق ، قم ۱۳۷۵
۱۷. تفسیر درالمنثور، ج ۶،
۱۸. تفسیر جامع البيان عن تأويل ای القرآن، ج ۱۵.

